



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۱/۱۵

عبدالباري جهاني

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری

قسمت چهارم

اعلیحضرت محمدنادرشاه و پروگرام اصلاحات

طوریکه در سطور اول این مضمون نگاشته بودم که در مقابل کیش شخصیت، دیو سازی یا بد نمود سازی قصدی Demonization قرار دارد. و درباره عصری که ما از آن صحبت میکنیم یکی از واضح ترین مثال های آن نادرخان است، که در مابین نویسنده گان و بعضی مورخین به نام عدار و نماینده استعمار انگلیس معرفی شده است، میخوایم یک بحث مختصری داشته باشیم. چه، ما میدانیم که نادرخان یکی از اشخاصی بود، که در دوران زیر بحث ما، نقش بس برانزده ای داشته بود. دیده شود که چه عواملی باعث آن گردید که این چهره مشهور تاریخ افغانستان را به بدی مشهور نموده است.

قبل از آنکه وارد این بحث شویم یک سوالی را مطرح میسازیم که در صورتیکه، در آن زمان و شرایط، شخص امان الله خان در قندهار بود و برای گرفتن دوباره قدرت تلاش می ورزید، و از اثر مخالفت های قبایل منگل، احمد زی، اندر و توحی نتوانست از اطراف غزنی پا فراتر نهد و مجبور به فرار شد. قبایل مشرقی، اعم از شینوار، خوگیانی، مهمند و سایر اقوام، بر ضد امان الله خان قد علم نموده و عملاً با رژیم او در جنگ بودند، طبقه روحانیون و علماء بر ضد امان الله خان قرار داشتند و حتی او را تکفیر نموده بودند. عوام، به پیروی از روحانیون، ملاها و خان های اقوام خود بر ضد امان الله خان شورش نموده و او را مجبور به دست برداشتن از سلطنت نموده بودند. نادرخان در همچو شرایطی چطور میتوانست از نام امان الله خان، بخصوص در سمت جنوبی، که مرکز اول فعالیت های نادرخان بود، برای کسب نمودن قدرت استفاده نماید؟

نویسنده، ژورنالیست و مورخ معاصر، عبدالحمید مبارز، به نقل از کتاب « جرگه های بزرگ افغانستان » تالیف محمدعالم فیاض مینویسند: « برخی شایع میساختند که گویا محمدنادرخان برای مردم گفته باشد که وی برای بازگشت اعلیحضرت امان الله مبارزه را آغاز کرده و پادشاهی را برای وی حاصل میکند؛ به نظر نگارنده این شایعه نمی تواند از چوکات یک شایعه خارج شود زیرا در آنموقع روحانیون، ملاها، موی سفیدان و خاصناً اهالی ولایت جنوبی از مخالفین سرسخت امان الله خان بودند. چنانچه اکثریت نماینده گان دو لویه جرگه با پروگرام های وی مخالفت ورزیدند. امان الله خان در داخل از طرف تعداد محدودی از روشنفکران که از خود کدام تشکیلاتی نداشتند حمایت میشد و حتی مامورین عالیرتبه حکومت با وی نبودند چنانچه زود بند بعضی از مامورین دولت با حبیب الله روشن گردیده بناءً نادرخان با وجود چنین یک فضای مخالف با شاه امان الله نمیتوانست آن هم در ولایت جنوبی چنین اظهار بکند چه فوراً از همراهی وی دست میکشیدند چه اکثر مردم نمی خواستند که پروگرام دوره امانی دوباره اعاده شود دیگر اینکه اگر نادرخان به هدف بازگشت شاه امان الله حرکت میکرد انگلیس ها که از تقرب امان الله خان با روس ها دلخوشی نداشتند مانع حرکت و موفقیت وی میشدند. حضرت فضل عمر مجددی که در بمبئی به حال تبعید زندگی میکرد با نادرخان همراه نمی شد بناءً نادرخان بدون ذکر مطلبی در باره آینده سلطنت و حکومت صرف برای نجات کشور از دست امیر حبیب الله خادم دین معروف به بچه سقو در گروپ وی به مبارزه آغاز کرد. بناءً اگر در ظاهر حرفی نگفته مگر می دانسته که در پایان این خدمت خود به خود مردم وی را انتخاب خواهند کرد... » عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹-۱۹۹۶ ص ۵۰

عبدالحق مجددی در این باره مینویسد: در مارسیلز هنگام سوار شدن به جهاز « کشتی » نماینده گان جراید فرانسه از سپه سالار پرسیدند مقصد تان از رفتن به افغانستان تسلیم شدن به بچه سقاء، قبول نمودن پادشاهی افغانستان یا موافقت و همکاری با سلطنت امان الله خان است، یا چطور؟ محمدنادرخان در جواب گفتند: مقصد من صرف روی کار آوردن نظام و تأمین امنیت است. من به کسی تسلیم نمی شوم که عامه مردم ما با او مخالف است. انتخاب شاه مربوط به ملت است که به اساس انتخاب عمومی و آرای عموم و عامه تعلق دارد. در مورد سلطنت امان الله خان نیز مخالفت ندارم. این به آرای ملت افغانستان مربوط است. عبدالحق مجددی، افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر ص ۴۷۶

با در نظر داشتن دلایل فوق، که احتمال استفاده از نام امان الله خان از طرف نادرخان را منتفی میسازد، گیریم که این عمل صورت گرفته باشد؛ این خدعه سیاسی است و در سیاست، برای بدست گرفتن قدرت، که ناموس سیاست است، هر گونه خدعه جایز است.

جای تعجب است که نویسندگانی چون فیض محمدکاتب، محی الدین انیس، پروفیسر محمدعلی، برهان الدین کشکی، که همه خاطرات حوادث آن وقت را تاریخ وار به رشته تحریر کشیده اند، به این موضوع مهم، که نادرخان گویا به نام امان الله خان میجنگید، اشاره ای ننموده اند. طرفه تر اینکه جنرالان و دیپلماتهای انگلیس، مانند جنرال سرپرسی سایکس، فریزرتیتلر و دیگران، که خاطرات و مکاتیب شان یا در کتبی که تالیف نموده و یا یادداشت های که در آرشیف های برتانیه بر جای گذاشته و محفوظ اند، به این موضوع اشاره ای ننموده اند. دیپلماتها و جنرالهای انگلیس طبعاً از اوضاع افغانستان کاملاً مستشعر بوده اند و همه در باره حوادثی که در افغانستان، خصوصاً در نزدیکی سرحدات آنها میگذشت اطلاعات موثق، دقیق و روزمره داشتند. ولی این موضوع بس مهم را گویا فرو گذاشت نموده اند. و به یقین میتوان گفت که اصلاً وجودی نداشته است.

زنده یاد غبار از یک فرمانی یادآوری مینماید که در هیچ آرشیف وجود ندارد و آن اینکه گویا امان الله خان، وقتیکه نادرخان در فرانسه بود، به او از قندهار فرمان نوشت که هرچه زود تر خود را از راه شوروی به قندهار برساند و به شاه ببیند. نادرخان در جواب نوشته بود که او نسبت معاذیر صحتی از راه هند با او یکجا خواهد شد. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ۳۵

در حالیکه امان الله خان، وقتیکه در راه سفر به اروپای غربی، در ایتالیا با نادرخان ملاقات نموده و از او خواسته بود که به افغانستان برود، نادرخان امر او را اطاعت نکرده بود (البته در آنوقت هنوز امان خان قانوناً پادشاه افغانستان بود) ولی وقتیکه او یک فراری بود چطور میتوان قبول کرد که نادرخان به او امر و فرامین او واقعی میگذاشت و طبق فرمان او عمل میکرد و و وعده عملی نمودن آن میداد؟ اینکه ادعای غبار هیچ حواله تاریخی ندارد به هر صورت.

مرحوم غبار به ادامه مینویسد: « نادرخان از روزیکه در بمبی پیاده شد، تا روزیکه از لاهور گذشت، و باز از پشاور به پاکتیا و از آنجا به کابل رسید در برابر هندو و مسلمان و روزنامه نگاران هندوستان و مردم افغانستان، مرام و مقصدش را از آمدن در کشور بطور ذیل خلاصه میکند: ((من در این آمدن باافغانستان، مقصد شخصی ندارم! من خواهان تاج و تخت نیستم! من یک ثالث بالخیر استم! من از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف استم، و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کارخواهم کرد. مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است. هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند من به او بیعت خواهم کرد، من بر خلاف (شاه امان الله) عمل نخواهم کرد)) رجوع شود به صفحات ۳۴۹-۳۵۱ کتاب نادر افغان، تالیف کشکی طبع کابل ۱۳۱۰. همان کتاب ص ص ۳۶-۳۵

البته این صحیح است که نادرخان از فرانسه تا بمبی و هر جایی که میرسید از آوردن امنیت به کشور سخن میراند و این را تا روز فتح نمودن کابل به تکرار گفته که او خواهان تخت و تاج نیست و هرکسی که ملت انتخاب کند او هم به همان شخص بیعت خواهد نمود و در خدمت او خواهد ایستاد. ولی، برخلاف ادعای مرحوم غبار، در کتابیکه به آن حواله داده شده، نه تنها از تلاش به سلطنت رسیدن امان الله خان حمایتی بعمل نیامده بلکه پروگرام اصلاحات عجولانه او را سخت به باد انتقاد گرفته. بر حال او تاء سف نموده و خیر و صلاح شخصی او را خواستار گردیده است. اینک متن نادرافغان را به متن مرحوم غبار، که ذکر آن رفت، مقایسه میکنیم. چون وقتی به یک متن استناد میکنیم ادعای ما بایست مطابق متن باشد. نادرخان، طبق حواله متن کتاب نادرافغان، صرف یکبار اسمی از امان الله خان برده و هیچوقت وعده نمودن عمل بر خلاف شاه امان الله را نه نموده.

نادرخان گفته بود « من و خاندانم احوال رقت اشتمال موجوده اعلیحضرت امان الله خان را بکمال تأسف و همدردی مینگریم و میدانیم که این همه حوادث اسفناک در اثر اقدامات نا عاقبت اندیشانه او شان که در جوش تجدد پسندی برخلاف حسیات عمومی بود بعمل آمده است، باز هم ما برای خیر شخصی او شان و منافع جامعه از مساعیات خالصانه خویش خو داری نخواهیم کرد. کشکی، نادر افغان ص ۳۵۱

فریزر تیتلر مینویسد: نادرشاه، از بدو ورود به افغانستان، این موضوع را واضح ساخته بود که اگر او را مجبور کنند حاضر به قبول نمودن پادشاهی خواهد بود. و در این امر هیچ مبالغه نیست که اگر او در سال ۱۹۲۹ اعلان میکرد که پادشاهی را برای امان الله خان میگیرد تمام تلاش های او بهدر میرفت و کشور بار دیگر به صوب

انارشی میرفت. Tytler, Afghanistan a Study of Political Developments P 226

بالاخره این اطلاعات از کجا آمده؟ حتی مرحوم غبار هم در زمینه سرکوب شدن رژیم حبیب الله کلکانی و حملات نادرخان و برادرانش این موضوع را، که نادرخان به نام امان الله خان میجنگید، فرو گذاشت نموده و معلوم میگردد که این مسله محصول تبلیغات بعدی است. غبار صرف به یک اشاره ضمنی اکتفاء میورزد. و در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ مینویسند: « درحالیکه مهردلخان قندهاری یکی از طرفداران جدی شاه امان الله در اخیر سنبله در قندهار قیام کرده و سپاه سقوی را مغلوب و چند صد نفرشان را کشتار دسته جمعی کرده بود. معهذا مهردلخان که حکومت قندهار را در دست داشت همینکه محمدهاشم خان برادر سپه سالار از سفید کوه به قندهار

رسید به تلقین چند نفر طرفداران نادرخان قندهار را به محمدهاشم خان تسلیم کرد. زیرا هنوز نادرخان دعوی سلطنت نکرده بود و طرفداران امان الله خان گمان میکردند نادرخان برای او خدمت مینماید. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ص ۱۶-۱۷

این عبارات مرحوم غبار، متأسفانه بر هیچ سندی استوار نیست. مهردل خان، در قندهار قیام نموده بلکه از بیرون، شهر را به محاصره کشیده بود. دوم اینکه مهردل خان تا آخر در کابل زندگی کرد و هیچ روزی از او در باره طرفداری امان الله خان سخنی شنیده نه شده است و سوم اینکه نادرخان به روز دوم فتح نمودن کابل خود را پادشاه اعلان نموده؛ و هاشم خان وقتی به قندهار سفر نمود که تمام افغانستان از موضع به تخت نشستن نادرخان اطلاع داشت. مهردل خان حتماً ازین امر اطلاع یافته بود و میفهمید که دامن سلطنت امیرامان الله خان، حد اقل برای حاضر، چیده شده است. بناءً اینکه گفته میشود نادرخان به نام امان الله به قدرت رسید هیچ اساس تاریخی ندارد و هیچ کسی تا به امروز در زمینه سندی را ارایه نموده است. این تبلیغات بعدها از طرف هواخاهان امان الله خان، که خود او، تا دیر زمانی از تلاش های بدست آوردن دوباره قدرت دست نکشید، صورت گرفته است.

شاید تنها امان الله خان بوده باشد که پس از ده سال سلطنت، جهان دیدن و فراز و نشیب ها باز هم به این عقیده بود که اگر نادرخان به صحنه عمل وارد شود در به قدرت رساندن دوباره او ممد ثابت خواهد شد. نادرخانیکه امان الله خان چندین سال قبل او را از وزارت دفاع برطرف نموده و به پاریس فرستاده بود. همان نادرخان که با سرعت اصلاحات امان الله خان مخالف بود. نادر خان که با نزدیک ترین کسان و مشاورین او مانند محمودطرزی و غلام نبی خان چرخ، محمودلی خان دروازی، محمودسامی و دیگران مخالفت خود را اشکارنموده و با امان الله خان در میان گذاشته بود. مگر امان الله خان باز هم تا یک وقتی به این عقیده بود که نادرخان او را به قدرت خواهد رساند؛ زیرا به خوش باوری تمام، او را هنوز هم جنرال خود میدانست. امان الله خان هیچ فکر نمیکرد که او دیگر پادشاه نیست. او وقتی پادشاه بود که در ارگ کابل می نشست و امور ممالک را اداره مینمود و جهان یا حداقل ممالک همجوار او را به حیث پادشاه میشناخت. امان الله خان هیچ فکر نمیکرد که او در شهر قندهار به حیث یک فراری که هر آن از طرف دشمنی که بر تخت آبیایی او تکیه ورزیده است تعقیب میگردد زندگی میکند. شاید متملقینی که برای بدست آوردن آخرین پاداشی هنوز هم او را همراهی مینمود، در ذهن خوش باور او، رویاهای طلایی قدرت پادشاهی را زنده نگه میداشت. او را اعلیحضرت خطاب مینمودند و او هم خوش باورانه خود را پادشاه و نادرخان را جنرال خود می پنداشت.

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحا شوروی، ولادیمیر سولوفیف را در ماه فیبروری به قندهار فرستاد تا اوضاع را از نزدیک مشاهده نموده و راپور بدهد. سولوفیف به صراحت تمام به امان الله خان گفت که او فکر میکند که شاید نادرخان سیاست مستقلی را در برابر امان الله خان اختیار کند. امان الله خان آشفته شد و سولوفیف را به سختی جواب داد که او به نادرخان اطمینان دارد و این تبلیغات دشمنان است که می خواهد بین او و نادرخان اختلاف ایجاد نماید. بویکو، دولت و اپوزیسیون در افغانستان ص ص ۱۶۶-۱۶۷

سولوفیف پس از بازگشت به رهبری کمیساریای خلق در امور خارجی توصیه نمود که به امیر پیشین کمک های محدود تسلیحاتی و مشورتی با فرستادن چند مشاور برای تحکیم نیروهای وی بسنده می نماید. او بر علاوه توصیه نمود که تا چند پروند طیاره جنگی را با پیلوتان برای امنیت خروج او از کشور به دسترس امان الله بگذارد.

به تاریخ ۲۰ ماه مارچ سال ۱۹۲۹ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست سراسری روسیه در باره فرستادن اسلحه به قندهار فیصله نمود. مگر این طرح تحقق نیافت. چون به زودی هرات به دست نیروهای وفادار به بچه سقاء افتاد و به این صورت همه راه های منتهی به سوی افغانستان جنوبی و آسیای میانه شوروی قطع گردید. امان الله مجبور شد که در نبرد با بچه سقاء تنها به نیروهای خودش و پشتیبانی هوادارانش در کشور سنجش و بسنده

نمایند. یوری تیخانوف، نبرد افغانی ستالین ص ص ۲۱۵-۲۱۶

بویکو مینویسد که شایان یاد اوری است که در کمیساریای خلق در امور خارجی و دفتر های منطقه ای آن از همان آغاز یعنی از دریافت خبربازگشت محمدنادرخان در زمستان سال ۱۹۲۹ به سیاست، در زمینه نتیجه گیری در باره موقعیت او شتاب نمی ورزیدند. مگر خوب میدانستند که موضعگیری او به پیمانہ چشمگیری می تواند روند رخداد ها را در افغانستان رقم بزند...

بویکو مینویسد که سازمان استخبارات شوروی به تاریخ یکم فیبروری به دفاتر دیپلوماتیک و نظامی مربوط نوشت که با پدیدار شدن نادرخان در افق سیاسی، او همه چانس را برای به دست گرفتن قدرت دارد. زیرا که هیچ یک از مدعیان دیگر قدرت در افغانستان توانایی حفظ یکپارچگی و استقلال افغانستان در آینده را ندارند. همان کتاب ص ص ۱۶۷-۱۶۸

در این صورت میبینیم که قدرت سیاسی به زور عقل و شمشیر گرفته میشود و کسی که توان حفظ نمودن و دفاع از آن را داشته باشد به هیچ کسی، به رضا و رغبت، حتی به برادران و فرزندان خود هم واگذار نمیشود، چه رسد به کسانی که با آنها از هر لحاظ اختلاف داشته باشند.

نادر خان از ورود به افغانستان تا پادشاه شدن:

نادرخان دومین فرزند سرداریوسف خان، بن سردار یحیی خان بن سردار سلطان محمدخان، مشهور به سلطان طلائی، به تاریخ ۹ ماه اپریل سال ۱۸۸۳ در دیره دون هند برتانوی به دنیا آمد. از آنجاییکه امیر عبدالرحمن خان اکثر بل تمام سردارانیکه با خاندان امیرشیرعلی خان فقید، که دشمن امیر عبدالرحمن خان بود، و یا او از قدرت و محبوبیت شان میترسید، از وطن فرار نموده و اکثر شان در هند استقرار یافته بودند؛ از آنجمله خاندان سردار یحیی خان را، که خسر امیر محمدیعقوب خان، فرزند امیرشیرعلی خان بود، نیز از کشور به فرار مجبور ساخته بود. امیر حبیب الله خان که پلان رفورم و اصلاحات را در سر داشت، به افغان های تعلیم یافته و مسلکی اشد ضرورت احساس مینمود. او در سالهای اخیر سلطنت امیرعبدالرحمن خان، که از درد های شدید نقرص رنج میکشید، اداره امور را بدست گرفته بود و از موقف خود در دعوت نمودن سردار یوسف خان، برادرش سردار آصف خان و فرزندان رشیدشان، همچنان محمودطرزی و خانواده اش و سرداران دیگریکه در تبعید به سر میبردند به کشور استفاده نمود. اکثر خانواده های محمدزایی ها، از آنجمله خانواده فرزندان یحیی خان، که در شهرهای مختلف هند برتانوی، در حالت تبعید زندگی میکردند، به سال ۱۹۰۱ (سال وفات امیر عبدالرحمن خان) به کشور عودت نمودند. امیر حبیب الله خان دختر سرداریحیی خان را نکاح نموده و ملقب به علیا جناب ساختند. شاید تاءثیر همین خویشاوندی باشد که سرداریوسف خان و سردار آصف خان، فرزندان یحیی خان مشاورین بسیار نزدیک حبیب الله خان شدند و این خانواده بعد ازین به نام مصاحبان یاد شدند.

همچنان محمودطرزی، که به حق پدر ژورنالیزم خوانده شده است، در ساحه ژورنالیزم و مطبوعات خدماتی را انجام داد که افغانستان بخصوص ژورنالیستان و نویسندگان و مسلک ژورنالیزم فراموش نخواهد نمود.

نادرخان، شاه ولی خان و شاه محمودخان، جوانان رشیدیکه در مکتب نظامی هند برتانوی تعلیم دیده بود در تنظیم نمودن و طرح نمودن تعلیمات نامه عسکری خدمات بسزایی نموده و به صورت متواتر انعامات و تقدیرنامه ها را بدست آورده و ترفیعات پی در پی مینمودند. نادرخان به سال ۱۹۰۵، به سن ۲۲ سالگی به مقام برگدی یا غندمشری رسید. او یک سال بعد امیر حبیب الله خان را در سفر هند همراهی کرد. در سال ۱۹۰۸، به اساس لیاقتیکه در تنظیم قوای عسکری از خود بروز داده بود، به رتبه جرنیلی یا لواء مشری ترفیع نمود.

درسال ۱۹۱۲ قبایل منگل و احمدزی سمت جنوبی، که در وقت امیرعبدالرحمن خان هم چندین بار شورش نموده بودند، باز هم شورش نمودند. دامنه این شورش به اندازه فراخ و به شدت شورش به اندازه زیاد بود که سردارمحمداکبرخان، حاکم اعلائی جنوبی درخوست، شاغاسی خواجه محمدخان در جاجی و ناظم دوست محمدخان در گردیز، با عساکر زیادی محاصره شدند. شورش ها کوتل تیره را هم گرفته و در صدد حمله بر مرکز بودند. کار به جایی کشید که امیر حبیب الله خان از موثریت قوای نظامی خود مایوس گشته و در نظرداشت قبایل دیگریکه با قبایل جنوبی خصومت میورزیدند، به سوی جنوبی گسیل نمایند.

محمدنادرخان، که سن شان هنوز به ۳۰ سالگی نرسیده بود، داوطلب سرکوب نمودن این شورش شد. حبیب الله خان، بعد از الحاح حتی عذر و زاری نمودن نادرخان، او را به آن سمت فرستاد و اختیارات تام اردو را به او سپرد. برهان الدین کشکی، نادرافغان ص ص ۱۸-۲۲

در این عملیات نظامی، که اولین عملیات جدی و جنگی نادرخان شمرده میشود، برگد غلام نبی خان (بعداً سیه سالار غلام نبی خان چرخ)، برگد غلام جیلانی خان و کرنیل شیراحمد خان او را همراهی مینمود. همان کتاب ص ۲۸

چون نادرخان از لیاقت و استعداد فوق العاده نظامی برخوردار بود، در فرصت بسیار اندک، قسماً به وسیله تبلیغات، نصایح و اخطار دادن ها و قسماً به وسیله حمله های ناگهانی شورش سمت جنوبی را آرام ساخت. تلفات شورش ها ۳۰۰ تن و از اردو اندک ذکر شده است. این فتح یک معضله بس بزرگ قبایلی دوران امیر حبیب الله خان را حل نمود. نه تنها باعث مسرت فوق العاده امیر حبیب الله خان گردید بلکه در مجالس دربار و در اخبار سراج الاخبار انعکاس یافت. امیرحبیب الله خان بتاریخ ۱۰ شعبان معظم سال ۱۳۳۰ هـ ق به عنوان نادرخان یک فرمان مفصل صادر نمود و در آن از اجراءات او اظهار مسرت نموده و خصوصاً اینکه ملکان و سران اقوام مختلفه سمت جنوبی را که دست به اغتشاش زده بودند به صلح راضی نموده و از حضور اعلیحضرت طلب عفو شده اند اظهار رضایت نموده و ستایش نامه را اعطاء نموده است. همان کتاب ص ۳۴

شماره ۱۹ سراج الاخبار در ستون حوادث داخلیه صفحه ۳ زیر عنوان رفع شدن غایلهء منگل مینگارد: « بتوفیقات ذات اقدس خداوندی جل و علی و توجیهات پرفیوضات اعلیحضرت بادشاهی غایلهء پر ولولهء عصیان باغیان منگل بوجه احسن برطرف گردید. بدبختان شوریده سامان منگل و احمدزی از کردار ناصواب خودشان نادم و پشیمان شده عرض اطاعت و استیمن نمودند. و همه ملکان و روسای اقوام مذکوره بخدمت جناب جرنیل صاحب محمدنادرخان حاضر شده عفو نامه ها و ندامت نامه های شان را بواسطه مشارالیه بحضور مراجع موفور شاهانه عرض و تقدیم نموده اند. و بقدر دوصد نفر از ملکان و روسای منگل و طوطاخیل و مقبل و جاجی میدان و چکمنی حاضر اردوگاه اردوی همایونی شده بواسطه جناب جرنیل طلب عفو شاهانه را استرحام نمودند.

در همین صفحه زیر عنوان سمت جنوبی مینگارد: جناب جرنیل محمدنادرخان برای اصلاحات همه علاقه سمت جنوبی افسر بزرگ و مفتش عمومی همه آن سمت از طرف قرین الشرف همایونی تعیین و مقرر فرموده شده اند. از قرار استخبارات موثوقه که گرفته ایم چنان معلوم میشود که جناب جرنیل مشارالیه همه آن علاقه جات و سرحدات سمت جنوبی را دوره تفتیش نموده جمیع اصلاحات و انتظامات لازمه را بصورت بسیار شایسته و پسندیده اجراء نمایند.

نادرخان، بعد از خاموش نمودن غایله سمت جنوبی و تفتیش و اصلاح نمودن امور نظامی و اداری آن سمت به حیث نایب سالار حضور و کسب نشان سردار مقتدر و دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۳ به رتبه سپه سالار حضور ترفیع نمود.

ترفیعات و نوازش های پی در پی نادرخان، که محصول لیاقت فوق العاده او در عملیات نظامی بود، از یک طرف محبوبیت شایانی را برای او در سمت جنوبی و اقوام و قبایل آن سامان کسب نمود. زیرا نادرخان نه تنها، در وقت کم، غایله بسیار بزرگ را خاموش نموده بود بلکه به مناسبت در خواست عفو نمودن، از امیر حبیب الله خان، اقوام مزبور را از خود راضی نموده بودند. این ترفیعات عسکری و نوازش ها اگر از یکطرف نادرخان را به پله های بلند قدرت رسانده بود از طرف دیگر باید باعث تحریک حس حسادت خاندان دیگر مقتدر آنوقت، چرخ های، که اولاده یک شخص نظامی مشهور سپه سالار غلام حیدرخان چرخ بودند، شده باشد.

مهمترین کارنامه نادرخان، در جنگ استقلال افغانستان فتح نمودن مراکز نظامی انگلیس به نام تل و وانه میباشد. در حالیکه، در همین جنگ استقلال، قوای سپه سالار صالح محمدخان در جبهه مشرقی مواجه به شکست سخت شده بود و قوه نظامی، تحت قیادت اعتمادالدوله عبدالقدوس خان، در سمت قندهار به هیچ هدفی نایل نیامد و بالمقابل انگلیس، به اندازه سه میل، در خاک افغانستان پیشرفت نموده و مستحکم ترین قلعه نظامی افغانستان را به نام قلعه جدید در سپین بولدک فتح نمودند و تقریباً همه محافظین قلعه را به شهادت رساندند. و قوماندان آن قلعه مستحکم یوسف خان، که تا آخرین لحظه مردانه وار جنگید سخت زخمی شد. بالمقابل سپه سالار محمدنادرخان انگلیس ها را به عقب نشینی مجبور ساختند و تا اعلان آتش بست، در خاک هند برتانوی باقی ماند. اعلیحضرت امان الله خان، در بازگشت سپه سالار نادرخان از جبهه جنوبی از استقبال شایانی بعمل آورد و در اذای خدمتیکه در راه جنگ استقلال نموده بود، او را به حیث وزیر حربیه تعیین و نشان لمر اعلی را که بلندترین نشان های نظامی است به او اعطاء فرمود. شاه ولی خان و شاه محمودخان را به رتبه لواء مشری ترفیع دادند و به هردوی آنها نشانهای سردار اعلی را اعطاء نمودند. امان الله خان، به افتخار استقلال، یک مناری را نزدیک وزارت حربیه بنا نمود. لوحیرا در پای منار نصب نمودند و در آن از خدمات سپه سالار نادرخان یادآوری شایانی نمودند:

« به یادگار ورود کامیابی یگانه مجاهد وطن پرست ملت خواه جناب محمدنادرخان سپه سالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را بقوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال یکهزار و دوصد و نودو هشت شمسی حاصل نمودند بنا نهاده شد.» کشکی، نادر افغان ص ص ۱۸۵-۱۸۶

وظیفه یک مورخ آنست که در صورت تحریر نمودن و تحلیل نمودن وقایع تاریخی هیچگونه بغض و عداوتی را از خود نشان ندهد و مطالبی را که مینگارد باید صرف مبتنی بر اسناد و شواهد معتبر باشد. مرحوم غبار، به خاطر خصومتی که با خاندان نادری میورزید، در باره جبهه جنوبی جنگ استقلال، که یکی از افتخارات مردم افغانستان بوده، در باره نادرخان، به تحلیلی متوسل میشود و ادعاهای را مینماید که هیچگونه اساس تاریخی ندارد و به هیچ سندی تمسک نه ورزیده اند: «شاه امان الله در جنگ سوم افغان و انگلیس چانس شمولیت و کسب افتخار بین المللی برای نادرخان بداد (یعنی اگر به عوض نادر خان به هر کس دیگری این وظیفه را میداد از جبهه سمت جنوبی فاتح برمیگشت!) و بعد از فتح مینارهء استقلال را به نام او بساخت. آنگاه خواهران خود را به برادران سپه سالار) شاه ولی خان و شاه محمودخان) تزویج نمود. سپه سالار، وزیر حربیه و بردران جنرالهای سپاه گردیدند و اینهمه اسباب شناسایی و شهرت نادرخان در سرتاسر افغانستان شد. گر چه سپه سالار محمدنادرخان در جنگ تل میدان را گذاشت و میخواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسپش را گرفت و نعره زد که: کجامیروی؟ نادرخان گفت ((الساعه مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک بحمله مبادرت میکنند)) شمس المشایخ گفت ازین چه بهتر مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبوراً بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند) در هم شکستند! یعنی نادرخان به آنها شکست وارد نموده است!) معهدا در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعهء مفتوحه را بدشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید. غبار افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ۳۲

مطلب مرحوم غبار ازین ادعاهای بی استناد انتقاد نمودن بر امان الله خان است که چرا دشمنان خود را شهرت داد و آنها را به خانواده خود نزدیک ساختند، در حالیکه همین اشخاص بالاخره باعث سقوط وی گردیدند. در حالیکه مرحوم غبار باید، درین زمینه، انتقاد خود را متوجه سمت دیگر میساخت و آن اینکه پس از فتح در جبهه جنگ سمت جنوبی، که حضرت ها بدون دعا نمودن دیگر هیچ نقشی نداشتند، امان الله خان، نه تنها به هردو برادر گل آقا و شیرآقا نشان های لمر اعلی و القاب شمس المشایخ و نورالمشایخ را اعطاء فرمودند بلکه در اذای خدمتیکه آنها

در راه حصول استقلال نموده بودند، به اساس فرمان ۲۲۶۲ سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، در کوه‌دامن ۵۳۰۰ جریب زمین سه فصله را، که شامل باغ های انگوری میشد اعطاء فرمودند. (عکس نقل این فرمان نزد نگارنده موجود است) این همان حضرت ها بودند که با نمک حرامی تمام زمینه سقوط امان الله خان را فراهم نمودند. امان الله خان، در مقابل، به سپه سالار محمدنادرخان، که افغانستان را صاحب این همه افتخار نموده بود، در تپه علی آباد، چهارصد جریب زمین را اعطاء نمود. البته نادرخان ازین زمین هیچ استفاده یی ننمود و بعد از به قدرت رسیدن آن زمین را به فاکولته طب، که در تاریخ افغانستان اولین فاکولته بود، بخشید و بعداً آن زمین مرکز پوهنتون و تعمیر شفاخانه علی آباد گردید.

نادرخان، به مجرد ورود به کابل و استقبال شایان از طرف امیر امان الله خان، به حیث وزیر حربیه تعیین شد و در پهلوی آن مسوولیت اجرات مربوط قبایل سرحدی را نیز به عهده گرفت. در دسامبر همان سال هم‌رای قبایل افریدی و مهمند جلساتی نمود و بعداً در مارچ ۱۹۲۰ در جلال آباد اخبار اتحاد مشرقی را، که روحیه اتحاد در بین مسلمانان جهان داشت Pan Islamism الوحدة الاسلامیه، تاسیس نمود. بعد از بازگشت از جلال آباد وظیفه وزارت حربیه را اشغال نمود. در سال ۱۹۲۴، وقتی امان الله خان میخواست برای فرونشاندن شورش خوست او را به سمت جنوبی بفرستد، نادرخان از رفتن به طرف خوست انکار ورزید و درضمن با سرعت اصلاحات امان الله مخالفت نمود. امان الله خان او را به صفت سفیر در پاریس تعیین نمود، که بعد از مدتی کمی، به نسبت علالت مزاج از آن وظیفه مستعفی شد. Adamec, Who's Who in Afghanistan, Mohammad Nadir Khan. در باره اغتشاشات افغانستان و برگشتن نادرخان به منطقه، به خاطر نجات کشور، ذکر مختصری نموده ایم. بناءً به اجرات او به حیث پادشاه افغانستان یک نظر میافکنیم.

اجرات و اصلاحات محمدنادرشاه:

اولین اقدامی که نادرشاه نمود همانا جبری نمودن بقره برای زنان بود؛ و این اقدام او باعث خوشنودی روحانیون و ملاها گردید که به گفته مورخ امریکایی آنها می فهمیدند که قدرت و ثروت آنها در جهالت و بی خبری زنهای افغان نهفته است. علاوه براین بعضی از ملاها و روحانیون مشهور را امتیازاتی دادند مثلاً محمداصاقد مجددی حضرت شوربازار را به حیث سفیر در مصر و حضرت صاحب چارباغ شیرآقا را به پول نقد هنگفتی راضی نمود.

Fletcher PP 226-227

نادرشاه، با وجود اینکه از همه اولتر متوجه تقویه نمودن و منظم نمودن فوج شده بود، در اولین سالهای قدرت خود مواجه با شورش شینوار شد که شورشیان را به دادن رشوت ها پراکنده ساختند. به فاصله بسیار کم از شورش شینواری ها، مردی در کوهستان که خود را کاکای حبیب الله کلکانی میخواند، شورش برپا نمود. نادرشاه قدرت سرکوبی این شورش را نداشت لذا از قبایل سرحدی خواستار کمک شد. قبایل با دلگرمی زیاد حاضر به خدمت شدند و چندی بعد این غایله هم آرام گرفت. در سال ۱۹۳۱ لشکر سرخ شوروی بر افغانستان، به بهانه گرفتار نمودن ابراهیم بیگ، حمله نمود که به اثر فشار برتانیه و اعتراضات بین المللی از عملیات دست کشیدند. -Ibid p 227

228

نادرشاه به شیرآقا وزارت عدلیه و ریاست شورای علماء داد. تا بدین وسیله یک حریف خطرناک را تطمیع کند. چندی بعد او را برای استرضای خاطر غلزابی ها به طرف غزنی فرستاد. مگر شیرآقا به عوض اینکه برای نادرشاه کار کند، با نماینده حبیب الله کلکانی و هم با نماینده طرفداران امان الله خان در تماس بود و برضد رژیم از هیچ گونه تخریب و دسیسه روگردان نبود. امانی ها به شیرآقا وعده سپرد که به او، در صورت پیروزی، کرسی وزارت عدلیه و لقب شیخ الاسلام با اختیار نامحدود مذهبی و سیاسی بدهند. امان الله خان طی پیامی به او ابلاغ نمود که حاضر است یکی از خواهران خود را به زنی به او بدهد. مجددی این موضوع را در نامه ای که به او فرستاده بود تأیید کرد.

نویسنده روسی مینویسد که فرصت طلبی و اپورچونیزم مجددی به جایی رسیده بود که حاضر شد با نمایندگان شوروی تماس برقرار نماید. لیونید ستارک به رهبری وزارت خارجه شوروی در خزان سال ۱۹۳۱ نوشت که شیرآقا چندی پیش میخواست با ما وارد گفتگو شود مگر ما درخواست او را رد کردیم. بویکو، دولت و اپوزیسیون در افغانستان ص ص ۳۱۵-۳۱۶

دولتمردان افغانستان شاید فهمیده باشند که تشنگی برای امتیازات مادی و سیاسی روحانیون سیراب ناپذیر است و نباید که هیچ وقت به آنها اعتماد نمود. شیرآقا که یکی از عوامل سقوط امان الله خان شد، و برای روی کار آوردن حبیب الله کلکانی تپ و تلاش میکرد؛ با محمدنادرخان، در سرنگون ساختن کلکانی، کمک نمود و قبایل منگل و احمدزی را، که در میان آنها به هزار ها مرید داشتند، به همکاری با نادرخان تشویق نمودند. و هنوز یک سال از قدرت نادرخان نگذشته بود که با طرفداران کلکانی و امانیست ها طرح دوستی ریخت و حتی با شوروی ها خواستار قایم نمودن تماس شد.

اصلاحات:

اولین قدم نادرشاه، در راه استحکام قدرت و قایم نمودن امنیت کشور، ساختن و به حرکت آوردن دوباره فوج منظم بود، که او منحصیث یک جنرال به اهمیت آن می فهمید. او در زمان سلطنت امان الله خان چندین بار اهمیت فوج عصری و منظم و قوی را طرح نموده بود، ولی امان الله خان به پیشنهادات پی در پی او در این زمینه واقعی نگذاشته بود. نادرخان با ده هزار تفنگیکه از حکومت هند برتانوی به دست آورده بود اساس یک لشکر نسبتاً قوی را نهاد. عسکر را در زیر قومانده شاه محمودخان، که محبوب ترین همه برادران بود، تنظیم کرد. تنخواه عسکر را ماه بیست افغانی تعیین نمود و، برخلاف سابق، پول موادیکه به عساکر داده میشد از معاش او وضع نمی نمود. نادرشاه در فرصت بسیار کم پادشاهی خود، که فقط چهارسال را در برگرفت، یک لشکر منظم ۴۰۰۰۰ نفری را تشکیل داد و بخوبی توانست که جلو نا آرامی های قبیلوی را بگیرد. Tytler P 321

و ارتان گریگوریان از قول خبرنگار دیلی میل، که در روز های اخیر امان الله خان در کابل بود، مینویسد: « اولین کارهای که باید نادرخان میکرد ترمیم نمودن خرابی های افغانستان و، حفظ نمودن آزادی کشور به هر قیمت بود. او بدون اینکه از حدود دین اسلام عدول نماید و یا بر عنعنات مردم تجاوز کند در نظر داشت با مردم خود در راه ترقی و تنویر نمودن آنها کمک نماید. نادرخان میگفت که ما اصلاحات را، برخلاف امان الله خان، به سرعت نه بلکه به تدریج میاوریم. اینکه اصلاحات باعث سقوط امان الله خان شد به این معنا نیست که اصلاحات او بذات خود بیهوده و مضر بود. اگر یک مریض برای علاج خود داروی را که طیب انداز خورده را برای او توصیه نموده ده چند بسازد و میخواهد که به بدین وسیله به سرعت بهبود یابد، طبیعی است که مریض تر میشود. این بدان معنا نیست که دارو بذات خود نقص داشت بلکه نقص در استعمال آن بود. او گفت که حکومت نباید بر مردم خود مفکوره ها و موسسات جدید را تحمیل کند. پروگرام های جدید باید که به صورت طبیعی عملی گردند. نادرخان استدلال میورزید که دین چرا باید با ترقی توافق نداشته باشد. اسلام به حیث یکی از بزرگترین دین های جهان، در

اساس، با ترقی هیچ مخالفتی ندارد. این دو میتوانند دوشادوش همدیگر به پیش روند.» Gregorian, P 293
قوه نظامی جدید، دور هسته ۱۲۰۰۰ نفری تشکیل یافت، که اکثریت آنها را هزاره، منگل و مهمند را شامل میشد. با این هسته، به بسیار زودی، عساکری هم پیوستند که در دوران امان الله خان خدمت نموده بودند. تا سال ۱۹۳۳ قوه نظامی افغانستان از ۴۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ تن میرسید. نادرخان، برای مسلح ساختن عساکر جدید، در وهله اول، از دولتمندان و تاجران بزرگ میهن درخواست کمک نمود. نادرخان ضمناً در سالهای اول ۱۹۳۰-۱۹۳۱ سلطنت خود از حکومت هند برتانوی کمک دریافت نمود. برتانوی بزرگ ۱۷۵۰۰۰ پوند سترلینگ قرضه بدون سود و ۱۰۰۰۰ تفنگ را با پنج لک مرمی به افغانستان کمک نمود. نادرخان همچنان از همان قرضه های موجود، که امان الله خان از جرمنی گرفته و در سالهای اغتشاش استفاده نه نموده بود، کار گرفت. جرمنی همان قرضه ها را به نادرخان تسلیم نمود و زمان پس پرداخت آنها را از شش سال به هشت سال تمدید نمود. جرمنی، به اساس قراردادی که در وقت امان الله خان به تصویب رسیده بود، ۵۰۰۰ تفنگ را با ۵۰۰ هزار مرمی به افغانستان اعطاء نمود. نادرخان در نظر داشت که یک فوج عصری ۱۰۰ هزار نفری را داشته تشکیل نماید. Ibid P 297

نادرشاه، در اولین بیانه ای که بعد از پادشاه شدن ایراد نمود، به ریشه کن کردن فساد اداری و کاغذ پرانی، که در حقیقت، یکی از عوامل عمده سقوط امان الله خان گردید، اشاره نمود. نادرخان به منظور مبارزه و ریشه کن ساختن فساد اداری صندوق شکایات را در وزارت حربیه گذاشت. نادرخان از مردم کابل خواست که در از بین بردن فساد اداری و رشوت خوری با حکومت کمک نماید و ازین صندوق شکایات استفاده اعظمی کنند؛ مگر نه برای اینکه از همین صندوق برای اغراض شخصی کار بگیرد و مخالفین خود را به ناحق متهم بسازد. نادرشاه به برادر خود شاه محمودخان وظیفه داد که شخصاً از شکایات مردم واریسی نموده و به داد مردم برسد. به شاه محمودخان، برای تحقیق در باره شکایات مردمیکه از راه صندوق شکایات عارض شده اند، صلاحیت تام داده شده بود. Ibid 299
نادرشاه با خزانه دولتی که بیش از ۲۰۰ هزار افغانی در آن موجود نبود. در کشوری که از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب مفهوم حکومت و حکومتداری از بین رفته و اداره، از هر لحاظ، از هم گسسته بود. همه اکناف کشور پر از شورش ها و هر کسی خود را پادشاه و مستحق پادشاهی میدانست، به تنظیم امور نظامی، اجتماعی، سیاسی، قانونی و کلتوری پرداخته بود. شاه ولی خان در یادداشت های خود مینگارد: « ارگ سلطنتی آتش گرفته بود و آنچه سامان و فرش و موبل در قصر دلکشا بود غارت شده بود. از خزانه آنچه از دست حبیب الله باقیمانده و از چنگال مردم نجات داده شده بود دونیم لک افغانی بود.» شاه ولی خان، یادداشت های من ص ۹۰

ارگ، که مقر سلطنت بود، به اندازه تباه شده بود که قابل رهایش نبود. نادرشاه برای اقامت شبانه در منزل محمدهاشم خان فرقه مشر و برای اداره امور سلطنت در منزل سردار فتح محمدخان اقامت گزید. همان کتاب ص

۹۵

خبرنگار دیلی میل راتلد وایلد، که در سفر امان الله خان به یورپ با او همراه بود و در روزهای اخیر سلطنت امان الله خان در کابل بود، مینویسد: « شاید در جهان یگانه خزانه ای بوده باشد که در آن یک سکه نقره ای وجود نداشت. دزد ها یک رویه هم نمانده بود. نه طلا نه جواهرات نه هیچ چیزی.»

به صورت دقیق گفته می‌توانم که یک شاه در یک کشور به صورتی مملکت داری را آغاز نمود که پول یک وقت نان را صاحب نبود. از فوج درکی نبود. به هر صورت اگر عسکر هم موجود بود کسی او را نتخواه داده نمی‌توانست. نه بانک بود و نه کسی حاضر بود که با حکومت نو تشکیل یافته کمکی نماید. برای درخواست نمودن، قومانده دادن و مردم را آگاه نمودن وسایلی نبود. پولیس موجود نبود و اگر تفنگ ها بودند مرمی نداشتند.

مردم از گرسنگی رنج میکشیدند، زخیره های غله جات خالی بود. موسم سرما رسیده بود و فکر میشد که تا ابد دوام خواهد نمود. اگر باشنده گان کابل از جنگ ها و بی نظمی ها خسته نشده بودند هیچ قدرتی نبود که از چور و چپاول و خانه جنگی جلوگیری نماید.

با در نظر داشت شرایط فوق، وقتی کارنامه های نادرشاه و دست اوردهای او را بصورت مختصر از نظر میگذرانیم می بینیم که در این کشور پارلمان موجود است، که اعضای آن بصورت دیمکراتیک و صادقانه انتخاب شده اند. سنا موجود است که مانند مجلس اعیان میباشد و اعضای منتخب پارلمان اجازه دارند که بصورت آزاد به نمایندگی از موعکین خود سخن بگویند و قوانین را تصویب نمایند. مالیات بصورت منظم و سستماتیک جمع آوری میشود. فوج موجود است که بصورت منظم نتخواه میگیرند و مجهز به وسایل نظامی است. در ولایات جنوبی کشور سرک های نو ساخته شده. آواز طیاره های نظامی و مسافربری شنیده میشود. یک آروزی دیگر امان الله جامه عمل پوشیده که عبارت از استفاده نمودن از معدنیات کشور است. زغال سنگ و مینرال های دیگر استخراج میشوند و به فاصله های دور به سرحدات رسانده میشوند...» Wild, PP 264-266

نادرشاه، در پهلوی تنظیم نمودن و فعال نمودن یک فوج عصری و قوه پولیس، که برای تاامین امنیت، ضرورت اولیه کشور بود، توجه جدی خود را به انکشاف معارف مبذول داشت. پروفیسر محمدعلی، استاد تاریخ لیسه حبیبیه مینویسد: « در موسسات تعلیمی کشور از هیچکس پول خراسته نمیشود و تقریباً ۲۰ فیصد شاگردان کتاب و دیگر لوازم را رایگان بدست میآورند. به هر شاگرد لیسه حبیبیه، بدون استثنی، در سال اول ماهانه ۲۰ افغانی، برای سال دوم ماهانه ۳۰ افغانی و در سال چهارم ماهانه ۴۰ افغانی داده میشود. به شاگردان فاکولته، بر علاوه معاش ماهانه ۵۰ افغانی خوراک و الیسه هم داده میشود. وزارت تعلیم تربیه مجهز به دواخانه و دارای داکتران لایق میباشد که شاگردان را بصورت رایگان تداوی مینمایند. اگر کدام شاگرد مصاب به مریضی جدی باشد به مصرف حکومت به خاطر علاج به خارج فرستاده میشود. در شهرهای مختلف کشور، برای تداوی مریضی های عقلی و عصبی شفاخانه ها تاسیس شده. در شفاخانه علی آباد، برای تداوی مریضی توبرکلوز یک سناتوربوم وجود دارد که با وسایل عصری مجهز میباشد. حکومت یک دارالایتم دارد که از اطفال بی سرپرست به خوبی نگاهداری میشود و توجه خاصی به تعلیم و تربیه آنان میشود.

حکومت به مسله ورزش توجه خاصی نموده و به رهنمودهای معلمین سپورت گوش فرامیدهد. در هر مکتب و لیسه میدان های ورزش وجود دارد و بصورت رایگان، تمام وسایل در دسترس شاگردان قرار میگیرد. در بین شاگردان مسابقات صورت میگیرد که اعضای خانواده شاهی و بعضاً شاه شخصاً در آن اشتراک میورزد. خاندوی، که در افغانستان هیچ سابقه نداشته بود، به مکاتب معرفی شده است. توزیع جوایز سالانه زیر نظارت شاه اجراء میشود. شاگردان لایق را، بعد از سپری نمودن آخرین امتحانات، برای دوام تحصیل به ایالات متحده، انگلیند، فرانسه، جرمنی و ترکیه میفرستند. حکومت جدید، برای پیشبرد و تشویق تحقیقات ادبی و علمی، یک ریاست خاص را به نام دارالتالیف ایجاد نموده که در آن پروفیسر های لایق از ممالک مختلفه و همچنان افغان های فارغ شده از تحصیل مصروف فعالیت هستند. از برکت همین ریاست و تشویق حکومت است که در بسیاری شهرها مجلات به نشر سپرده میشود. تنها در شهر کابل تقریباً شش مجله از جمله کابل به نشر سپرده میشود که از طرف انجمن ادبی به نشر میرسد. مجله اقتصاد است که با مسایل اقتصادی سروکار دارد و همچنان در باره صنایع داخلی کشور اطلاعات و معلومات به نشر میسپارد. در تمام مکاتب، انجمن های مباحث افتتاح شده است که بر متعلمین اثر بسیار مفیدی گذاشته است. مجالس تاریخی، که در باره تاریخ اسلام و تاریخ افغانستان دایر میشوند از طرف حکومت تشویق قرار میگیرند.

برای آشنا نمودن مردم با لسان های خارجی از طرف شام کورس های دایر شده که مردم به صورت رایگان جرمنی، فرانسوی و انگلیسی فرامیگیرند و مردم بسیار زیاد به آن روی آورده اند.

Mohammad Ali, Progressive Afghanistan PP 186-189

مرحوم غبار، برعکس ادعاهای پروفیسر محمدعلی، که عملاً استاد لیسه حبیبیه بود، طبق معمول، بدون استناد، مینویسد: « همچنین حکومت نادرشاه درک میکرد که توسعه و ترقی معارف ملی، دشمن درجه یک حکومت مستبد و وابسته سیاست استعماری است. پس تخریب آن را وظیفه نخستین خویش می پنداشت و وقت را در راه ایفای این وظیفه شوم از دست نمیداد... » غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ۴۷

نادرشاه از تنظیم نمودن فوج، تا تعلیم و تربیه، تا مطبوعات و فعالیت های کلتوری و اقتصاد در تمام ساحات به کار و ابتکار ضرورت داشت، خصوصاً در شرایطیکه خزانه دولت، در نتیجه جنگ های داخلی و بی امنیتی به کلی از بین رفته بود. اولین کاری که نادرشاه نمود همانا فروختن جبری زمین های صفحات شمال به مردم بود. نادرخان افراد دولتمند افغانستان را مجبور ساختند که زمین های شمال را به قیمت ارزان بخرند و بدین وسیله خزانه دولت

را تا اندازه ای تقویه نماید. ناقلین زمین های نو را که اکثراً باتلاقها بودند به رضا، به تشویق و قسمی از راه اجبار انکشاف دادند. کسیکه ابتکار این کار را بدست گرفت و زمین های قندوز و پلخمری را از باتلاق ها تصفیه نمود عبدالعزیز لندنی بود. ضرب المثلیکه میگوید « اگر مرگ میخواهی قندوز برو » از همین روزها نمایندگی میکند. زیرا زمین های باتلاقی که باید خشک و مساعد به زراعت میشد پر از ملاریا بود و سبب مرگ هزار ها مرد مزدورکار میشدند. لندنی ۱۰۰۰ ایکر زمین را ایکر به یک دالر خرید و مزدور کاران را با پرداخت تنخواه بسیار زیاد به آن باتلاق ها میبردند. شیرخان، که در آنوقت حاکم قطعن بود، با لندنی دست یکی نموده و در آن باتلاق های خشکیده شده، پنبه زار های وسیع، که بعداً یک پایه قوی اقتصاد کشور شد، به وجود آورد.

Louis Dupree, Afghanistan PP 473-474

در سال ۱۹۳۰ در افغانستان فقط یک چند ورکشاپ خورد وجود داشت که به مشکل میتوانست به پُر کردن دوباره خزانه دولت کمک نماید. رژیم شاهی، به خاطر انکشاف دادن صنعت و تجارت، به تاعسیس نمودن بانک اجازه داد. وقتی این بانک در سال ۱۹۳۱ افتتاح شد نام آنرا شرکت سهام افغان نهاد. بدین طریق از نام این شرکت مستفاد میشد که گویا صرف یک شرکت مشترک سهام است؛ زیرا علمای مذهبی با تاعسیس شدن بانک، که بر سود جویی استوار میباشد، و سود گرفتن و سود دادن در اسلام حرامست، مخالفت میورزیدند. ولی وقتی این موسسه از سر تنظیم شد و وسعت پیدا کرد دوباره نام او را بانک ملی افغان ماندند. این بانک در هرات، قندهار، مزار شریف، خان آباد، جلال آباد، کوپته و پشاور نمایندگی ها داشت. همین بانک، بعداً در کراچی، دهلی، بمبئی، کلکته، لندن، پاریس و برلین یا نماینده و یا دفاتر داشت. این بانک تنها مربوط به دولت نبود بلکه از منابع دولتی و خصوصی هر دو استفاده مینمود و اجازه داشت که حواله های را بدهد که از خزانه دولت مجراء داده میشد. این بانک همچنان انحصارات خریدن اسعار خارجی، طلا و واردات حکومتی مانند شکر و موترهای لاری را دارا میبود. بر علاوه این، به این بانک امتیاز انکشاف دادن منابع طبیعی کشور هم داده شده بود. بانک، با حمایه دولت، به سرعت انکشاف نمود. بانک در آخر سال اول تشکیل به سهامداران خود ۲۸ فیصد منفعت داد. ایجاد بانک نه تنها سستم سابقه تبادل اسعار را خاتمه داد بلکه به انحصار تاجران هندو ها و تا اندازه کمی به انحصار تاجران یهودی ها هم خاتمه بخشید.

سرمایه ابتدایی این بانک ۳۵ میلیون افغانی بود که به زودی به ۶۳ میلیون افغانی، که ۱،۳ میلیون سترلینگ پوند میشد، رسید. موسس و رییس این بانک یک تاجر دولتمند عبدالمجید زابلی بود...» -Gregorian, PP 314- 315

نادرشاه، از روز های اول قدرت خود به ساختن سرک ها توجه جدی نمود. در حقیقت نبودن سرک یکی از عوامل عقب ماندگی یک کشور بخصوص تجارت و انتقالات میگردد. یکی از عوامل شکست رژیم امان الله خان، در مقابل شورش های همین نبودن راه های مواصلاتی خوب و عصری بود. بدون وجود سرک های بهتر نمیتوان در وقت جنگ عسکر خود را طور شاید و باید اكمال نمود. اگر نوشته ارنولد فلیچر را قبول نماییم که مینویسد در آغاز سلطنت نادرخان به طول فقط چند میل سرک، که فقط به سرک میمانست، در تمام کشور وجود داشت. در این صورت وضع راه ها نه تنها خوب نبود بلکه به صورت غیر قابل تصور خراب بود. فلیچر مینویسد که تقریباً همه ترانسپورت به وسیله شتر و خر صورت میگرفت. در نصف سال، که راه ها، به سبب باریدن برف زیاد، آمدن سیلاب ها و خراب شدن پل ها، قابل عبور و مرور نبود، حمل و نقل مواد تقریباً به کلی ایستاد میشد. اگرچه در اوایل پادشاهی امان الله خان به کشیدن سرک ها توجه شده بود مگر تمام این قسم پروژه ها مانند ساختمان خط آهن از کابل به قصر تفریحی پغمان نیمه راه و ناتکمیل میماند. نادرشاه در این زمینه تصمیم عاقلانه گرفت که به ساختن خط آهن هیچ توجه نکرد و توجه خود را زیادتر به ساختمان سرک ها مبذول نمود. یکی از اولین پروژه های او کشیدن سرک از کابل تا مزار شریف از راه هندوکش بود، که به تعداد بسیار زیاد کارگران در ساختمان آن حصه گرفت. Fletcher, P 231

در حقیقت نادرشاه، در دوره سلطنت کوتاه خود، در دوسال اول قدرت، با دستن خالی، در حالیکه کشور پُر از اغتشاش، دشمن و مخالفین بود، خدماتی را عرضه نمود که امان الله خان در ده سال سلطنت خود، که از خزانه گرفته، تا کابینه، تا فوج منظم، مشاورین و از همه مهمتر حمایه تمام مردم راداشت، به اجرا نمودن و حتی به آغاز نمودن آن کامیاب نشده بود.

رانلد وایلد در باره نادرخان نگاشته بود: « در افغانستان ازین شاه قد بلند، دارای ریش سیاه، و عینک پوش، رهبر بهتر یافت نمیشود. او چون از لحاظ عمر پخته تر است به ذهنیت افغانها، نسبت به امان الله بهتر میفهمد و بر انها حکومت میراند. او اوقات تهور و بی پروایی را پشت سر گذاشته است. مگر هنوز هم اگر بخواهد که به حیث قهرمان از مننه سابق ظاهر شود؛ قلوب افغانها را به لرزه آورده میتواند. Wild, P 274

به این ترتیب، نادرشاه دوره پادشاهی کوتاه چهارساله خود را، که با قتل او به پایان رسید، از روز اول با نیت اصلاحاتی که او در آوان جوانی و مبارزه در صف جوانان افغان آرزومند آن بود آغاز نمود. در دوره کوتاه پادشاهی چهار ساله خود، که با دست خالی آغاز نموده بود، از مشکلات اقتصادی گرفته تا شورش های متواتر در شمال، شرق و جنوب کشور دست به گریبان بود. از روز های اول تا آخرین لحظه، از مخالفت های منورین،

حملات تروریست ها و فعالیت های مخالف امان الله خان و طرفداران او آرام نگرفت. بهترین حربه تبلیغاتی که امان الله خان و طرفداران او بر ضد نادرشاه از آن استفاده نمود و تا امروز هم استفاده مینمایند همانا برچسب زدن به نام مزدور و دست نشانده انگلیس است. این حقیقت را هیچ کسی متوجه نشد و تا امروز هم توجه ننموده اند که قبل از آنکه نادرشاه، به مقابل رژیم دهشت حبیب الله کلکانی، وارد صحنه کارزار گردد؛ غلام نبی خان چرخي به مقصد بر تخت نشاندن دوباره امیرامان الله خان، با ۸۰۰ عسکر روسی و توپ و تفنگ و طیاره های جنگی اتحاد شوروی بر مزار شریف حمله نموده و به قوت ارتش سرخ شهرهای افغانستان را، یکی پی دیگری، اشغال نموده بودند و بیش از ۵۰۰۰ هزار افغان عسکری و ملکی را به قتل رسانده بودند. اگر احیاناً غلام نبی خان چرخي، ازین طریق، به هدف خود میرسید و رژیم حبیب الله کلکانی را سرنگون میساخت در آنصورت رژیم مزدور و دست نشانده مستقیم اتحاد شوروی ستالینیستی رویکار نمی شد؟ آیا شوروی ها از همکاری نظامی و مالی با غلام نبی خان (در حقیقت امان الله خان) هیچ مطلبی نداشت؟ و بعد از انجام ماموریت خود با تمام سازو برگ نظامی به کشور خودشان برمیگشتند و با افغان ها خداحافظی مینمودند؟ گیریم که نادرشاه مزدور انگلیس بود، که هیچ سندی دال بر مدعی خود در دست نداریم، آیا غلام نبی چرخي، که برای امان الله خان میجنگید، مستقیماً از طرف رژیم کمونیستی ستالین حمایت نمیشد؟ آیا این را مزدوری گفته نمیتوانیم؟ و آیا مزدوری مستقیم اتحاد شوروی امان الله خان بر مزدوری غیر مستقیم انگلیس، نادرخان، که سندی هم ارایه کرده نمیتوانیم، برتری داشت؟ سوالیست که طرفداران کیش شخصیت امان الله خان هیچ وقت جواب آنرا داده نخواهند توانست.

بعد از فرار نمودن امان الله خان به سوی هند، وزیر خارجه اتحاد شوروی چپچیرین، در ماه جون ۱۹۲۹، با اندوه و تأسف تمام، به اطلاع ستالین رسانده بود که اتحاد شوروی چه یک فرصت گرانبهایی، که شاید هیچ وقت دیگر دست نخواهد داد، از دست داده بود. او، به مثابه یک قمربازیکه در میدان قمار همه چیز را باخته باشد، در یادداشت خود نوشت: «تا چشم بر هم زدیم همه چیز برباد رفت. آخ! تاریخ چه پر برندهای بی به دست ما داده بود!» یوری تیخانوف، نبرد افغانی ستالین ص ۲۲۲

کسانی که با رژیم ترور و دهشت حبیب الله کلکانی، که در سطور قبلی، از قول شاهدان عینی، به آن اشاره مختصری نمودیم، مانند امیرامان الله خان، غلامی نبی خان چرخي و علی احمدخان، مبارزه و مقاومت مسلحانه مینمودند، همه ناکام شدند و از میدان فرار نموده و یا ازبین رفتند. در این میدان کارزار تنها نادرخان و برادران او مانده بودند. نادرخان، با وجود متحمل شدن شکست های پی در پی، نه تسلیم شد و نه فرار نمود و بالاخره کابل را گرفت. مردم و خصوصاً منورین افغانستان مدیون این جان نثاری، خدمت نادرشاه و نجات دادن افغانستان از چنگال رژیم دهشت و ضد ترقی و معارف هستند. اگر نادرخان هم، مانند دیگران، از میدان فرار مینمود خدا می داند که رژیم وحشت حبیب الله کلکانی، ملک محسن و سید حسین تا چه وقت دوام میکرد و اضافه ازین چه مصیبت ها و بلاهای را بر سر مردم افغانستان میاورند. منورین کابل، به عوض اینکه، مدیون فداکاریهای این سرباز جنگ دیده باشند و با حکومت جدید نادرخان همکاری نمایند و در پروگرام اصلاحات او سهیم شوند، برعکس، از همان روز اول ظهور نادرخان در افق کابل، در فکر از بین بردن و قتل نمودن او شدند.